

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال سوم - شماره سوم - پائیز ۸۹ - شماره پیاپی ۹

بررسی تأثیر شاهنامه فردوسی بر آثار مهدی اخوان ثالث در حوزه

سبک‌شناسی، روایات اساطیری و داستانپردازی

(ص ۹۰-۷۱)

حمیرا زمردی (نویسنده مسئول)^۱، هانیه مرشدی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۵/۱۹

تاریخ پذیرش قطعی: ۸۹/۹/۲

چکیده:

از برجسته‌ترین ویژگی‌های شعر اخوان، میتوان به لحن حماسی، زبان متمایل به کهن، بیان روایی و تلمیحات حماسی (که عمدتاً از تلمیحات متحد با شعر کلاسیک است) اشاره کرد؛ از سوی دیگر، سبک شاعری او مشابتهای فراوانی با سبک خراسانی و بویژه سبک حماسی شاهنامه و فردوسی دارد، اخوان در سطوح مختلف زبانی، ادبی، فکری و روایات اساطیری و شگردهای داستانپردازی از شاهنامه تأثیر پذیرفته است. در این مقاله کوشیده‌ایم تا این تشابهات را به گونه‌ای تطبیقی و با ذکر نمونه در آثار این دو شاعر بررسی نماییم.

کلمات کلیدی:

اخوان، فردوسی، سبک خراسانی، کهن‌گرایی.

۱ - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

۲ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران morshedi۳۸@yahoo.com

مقدمه :

در میان نوسرایان، اخوان ثالث بیش از دیگران به مطالعه در آثار کهن زبان و ادب فارسی پرداخته است و نشانه‌های اشراف و دل‌بستگی او به ادبیات کلاسیک، در تمام آثار او به چشم می‌خورد؛ در حقیقت اخوان، در تمام ادوار شعری خود، چه زمانی که در قالب‌های کهن فارسی همچون قصیده و غزل طبع‌آزمایی میکرد و چه هنگامی که اشعاری در سبک نو نیمایی میسرود از اسلوب و شیوه‌ی قدما خصوصاً از سبک و زبان خراسانی بهره‌ی فراوان برده است؛ بگونه‌ای که در زبان شعرهای نو او، هم در حوزه‌ی مفردات و ترکیبات (لغوی) و هم در زمینه‌ی نحوی و آوایی بسیاری از خصوصیات سبک خراسانی دیده میشود. پیروی اخوان از این سبک کهن (خراسانی) موجب غلبه‌ی نوعی باستانگرایی در اشعار او شده است که از طریق کاربرد عناصر زبانی کهن در شعر او نمود میابد و موجب تشخیص زبانی او میشود. البته صرف کاربرد واژه‌های کهن نمیتواند به یک اثر صورت آرکائیسیم دهد بلکه نحوه‌ی قرار گرفتن این لغات در کنار یکدیگر، ارتباط معنایی آنها و نیز ساختار نحوی عبارت، نقش عمده‌ای در ارائه‌ی یک ساخت آرکائیسیمی در بافت کلام دارد و اخوان با آگاهی نسبی مسائل مختلف زبانی و جوانب کلام، توانسته است از عهده‌ی این امر برآید و خصایص سبک کهن خراسانی را بگونه‌ای در بافت زبان خود بکار برد که به ساختار طبیعی آن آسیبی نرسد.

در میان شاعران سبک خراسانی، فردوسی بیش از سایرین، اخوان را شیفته‌ی خود ساخته است و بارها در خلال اشعارش به این دل‌بستگی اشاره دارد:

من از شهر اویم، شناساش نیز هم آوا و هم‌درد و هم‌تاش نیز

(ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم-۳۰۷)

همه شاعران تو، و آثارشان را به پاک‌ی نسیم سحر دوست دارم

ز فردوسی، آن کاخ افسانه کافراخت در آفاقِ فخر و ظفر دوست دارم (همان ۱۵۸)

تا جائیکه اخوان در بیشتر آثار خود (چه اشعار سنتی و چه اشعار نو) تأثیرات فراوانی از فردوسی و شاهنامه پذیرفته است، بطورکلی تأثیرات شاهنامه بر آثار اخوان را میتوان در سه

زمینه سبکی، روایات اساطیری و داستانپردازی مورد بررسی قرار داد. در ابتدا تشابهات سبکی این دو شاعر را در دو سطح زبانی و ادبی مورد مطالعه قرار می‌دهیم.^۱

بررسی اشتراکات شاهنامه و آثار اخوان در سطح زبانی

الف) آوایی

استعمال کلمات با الف اشباع

* پس از مرگ باشد سر او به جای ازیرا پسر نام زد رهنمای (۲-۱۱)

** که صد ره ز انجم و افرشته برتر شدن دانند، فرد و انجمها

(ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم- ۱۳۵)

* در فـشار مـصائب دوران به هم افشرده چون دل گِره‌م (همان- ۲۶۹)

* ازیرا که نامش چو بشنیده اند ز دین و ز ایمانش پرسیده اند (همان- ۳۱۸)

اسکان ضمیر

* چه باید همه زندگانی دراز چو گیتی نخواهد گشادنت را (۱-۵۰)

* ز پویندگان هر چه مویش نکوست بکشت و به سرشان بر آهیخت پوست (۱-۳۵)

* طبیان و خردمندان دلتان فارغ از هر غم (سه کتاب- در حیاط کوچک پاییز در زندان- ۵۹)

** چه زلال و بی کدورت بود

مشرَب ایمان و باورشان (سه کتاب - زندگی میگوید: اما باز باید زیست- ۲۳۰)

** بیا یاد شهیدان زنده داریم

که خونشان رازِ سرخِ سرنوشتست (ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم- ۴۴)

تشدید مخفف و تخفیف مشدد

* جهان از شب تیره چون پَر زاغ هم آنگه سر از کوه برزد چراغ (۱-۵۵)

* در صَفِّ مبارزان کروبی بس سریه سنان و خنجر اندازم (ارغنون- ۱۱۱)

** و ز پَر تذر و طاوسان در آن بس نقش و نگار و زیور اندازم (همان- ۱۱۲)

** بر بسیطِ برفپوشِ خلوت و هموار

در سرتاسر این مقاله ابیات شاهنامه با علامت * و اشعار اخوان با علامت ** مشخص شده اند.^۱

تک و تنها با درفش خویش، خوش خوش پیش میرفتم. (آخر شاهنامه-۱۰۶)

تلفظ اعداد

*ابا شاه نوذر صد و چل هزار همانا که بودند جنگی سوار(۲-۱۴)
*سپه را که دانست کردن شمار بروچار صد بار بشمر هزار(۲-۱۴)
**صفحهٔ مسدّشش

رو به چار سو گشاده بود

(آخر شاهنامه- ۱۲۴)

*گفته‌ام، کوچکترین صبر خدا چل سال و هفده روز تو در توست. (از این اوستا- ۳۶)

کسرهٔ اضافه با تلفظ خفیف

*نییره فریدون فرخ پشنگ به سیری همی سرپیچد ز جنگ(۱-۷۲)

*راستی که وای بر ما مردم نفرین شده کج بین(سه کتاب-زندگی میگوید: اما باز باید زیست-۱۶۷)

*در آن مردی، دو چمشش چون دو کاسه زهر (زمستان- ۱۴۷)

*فتاده اینک آنجا روی لاشه جهد بی حاصل (از این اوستا- ۷۹)

مسائل کهن عروضی حذف «ت»

چنانکه در کتب عروضی آمده است در تقطیع، «ت» آخر هجای CVCC (داشت، بیست)

حذف میشود، اما در قرائت معمولاً میتوان آن را تلفظ کرد: هرکونکاشت مهر و ز خوبی

گلی نچید (حافظ). قدما(تا قرن هفتم، مثنوی مولانا) بعد از این هجا(برخلاف متأخرین) واو

عطف هم میاورند و لذا در قرائت هم، «ت» آخر را نمیشود تلفظ کرد. (شمیسا، ۱۳۸۴: ۲۶۲)

*که این چرخ و ماهست یا تاج و گاه ستارست پیش اندرش یا سپاه(۱-۲۶)

**شعله هر شعله ست، گو باشد

من سخن از آتشِ آدم شدن در خویشتن گویم. (سه کتاب-در حیات کوچک پاییز در زندان- ۱۳۴)

**کوتاه شده ست فاصله دست و آرزو (آخر شاهنامه- ۲۱)

**زن را دلی ست نازک، از آن شکستنی‌ها چون شیشه بشکند چیست؟ پولاد آب دیده

(ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم- ۲۹۱)

ب) لغوی

استعمال آنک و اینک

- * که نستیهن آنک بدان رزمگاه
* بدو گفت اینک تراخان و مان
* * آب تو داری، بریز، اینک آتش
* * بهار آنجاست، ها، آنک طلایه روشنش، چون شعله‌ای در دور (از این اوستا- ۷۴)

استعمال لغات و تعبیرات فارسی کهن

- * همی گفت هرکس که جوید بدی
* * گنه ناکرده بادافره کشیدن
* * برفتند یک بهره زهار خواه
* * نهادم دستهای خویش چون زنهاریان برسر
* * پیشیمان شوی زین به روز دراز
* * گر گفته من بر تو گران آید و شاید
* * چنین گفت کاینت شگفتی شگفت
* * اینت افسونکارتر اهریمنی طرار
* * باز گوید «طعمه‌ای دیگر» اینت وحشتناکتر منقار
* * همانا که برگشت پرگار ما
* * زگهواره تا گور عشقی جگر سوز
* * کجا کارشان همگنان پیشه بود
* * بر بلندی همگنان خاموش
* * گردهم بودند.

- (سه کتاب- در حیاط کوچک پاییز...- ۷۰)
بیچی زمانی به گرم و گداز (۳-۱۵۷)
ز آن روح سبک بستم این گرم گران را
(ترا ای کهن بوم وبر دوست دارم- ۱۹۵)
کزین برتر اندیشه نتوان گرفت (۶-۳۶۴)
(سه کتاب- در حیاط کوچک پاییز در زندان- ۸۹)
(آخر شاهنامه- ۴۲)
(از این اوستا- ۸۵)
فرستاد زی رودبانان درود (۱-۶۷)

* * زی شبستان غریب من

نقبی از زندان به کشتنگاه

برگ زردی هم نیارد باد ولگردی...

- *سراسر همه شهر آیین بیست
- *زمین آذین و آیین کرده نوباز
- *ز دربان نباید ترا بار خواست
- *پس آن پرده که تا دوش مرا بار نبود،
- *به خشم اندرون شد از آن زن غمی
- *آن وصف که خونین دمد از مغرب خورشید
- *همی کند سودابه از خشم موی
- *خست حرفش را و باشک در جوابش گفت دیگر موش. (از این اوستا- ۳۱)
- *درختی گشن بد به میدان شاه
- *بینم درختان سپیدار گشن را
- مانند سربازان به صف در آن خیابان
- *چو آتش پراکنده شد پیلتن
- *درختی بجست از در بابزن (۲-۱۷۱)
- *نگویم می خوشا بر سبزه واحباب
- *کشیده مرغها بر بابزنها
- (همان- ۱۳۳)
- *استعمال لغات و تعبیرات پهلوی:
- *به یزدان هرآنکس که شد ناسپاس
- *به دلش اندر آید زهرسو هراس (۱-۴۳)
- *دمتان و ناز قدمتان گرامی، سلام، اندر آید. (از این اوستا- ۶۹)
- *دل و جانم ایدر بماند همی
- مژده خون دل برفشاند همی (۱-۱۵۲)
- *گر همه گستاخی است، گویمت ایدر
- اینست یکی ناستوده کار پدیدار (ارغنون- ۱۶۲)
- بیاراست میدان و جای نشست (۳-۲۳۲)
- نوردد کهنه طومارِ زمن ها
- (ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم- ۱۳۳)
- به نزد من آی آنکھی کت هواست (۶-۱۹۵)
- بودم و روی بسی راز نمودند مرا (ارغنون- ۱۹)
- به خواری کشیدش به روی زمی (۱-۱۸۴)
- و آن حال که لرزد زمی و جنبد کوهسار (ارغنون- ۱۶۶)
- همی ریخت آب و همی خست روی (۳-۳۶)

- * که افراسیاب اندر ایران زمین
 * چشم خندی شوخش اندر چهره
 * سه دیگر که اسپت به جای آورم
 * سدیگر سوی تفته دوزخی پرتاب
 * همیدون مرا پشت گرمی بدوست
 * هم ایدون خُلری خمر و خبوشی
 * بدو گفت پیران که ای شهریار
 * مگر آن هفت انوشه خوابشان بس نیست؟
 زمین گنبد، آیا برفراز آسمان کس نیست؟
 * کزین پس شما را زمن بیم نیست
 * با پنبه سر بُرندت دژخیمان
 هان کم مگیر انجلیسا را
 * برون رفت پس پهلو نیمروز
 آن خداوند و سوارِ رخس بی مانند.
 * گوازه بسی بایدت با فسوس
 * هم آن پرتگاه فسوس و فنا
 ز پیش پدر گرد گیتی فروز (۲-۹۱)
 (سه کتاب - در حیاط کوچک پاییز در زندان - ۸۰)
 نه مرد نبردی و کویال و کوس (۳-۲۱۶)
 که پُل خوانده معماری محتال او
 (ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم- ۲۸۷)
 * کجا بیور از پهلوانی شمار
 * قرب پنجه سال گفتی شعرو عمرت قرب شصت
 بود بر زبان دری ده هزار (۱-۴۴)
 قرب شش بیور بزد از طبع بار آور ترا
 (همان- ۱۸۴)
 - لغات در معنی خاص
 * پریزاده ای گر سیا ووشیا
 * جذبه ای بفرست، یارب کز خودم بیرون کشد
 که دلها به مهتر همی جوشیا (۵-۱۹)

گر چو منصورم به دار و گَر به خاک و خون کشد (ترا ای کهن بوم و بر... ۵۱)
*جهان را بخوبی من آراستم چنانست گیتی کجا خواستم (۴۳-۱)

**همی بیاید دیدن خزان ز بعد بهار

کجا چنین بود آیین چرخ دوارا (تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم - ۱۸۱)

*و گر سرد گویم بدین شوخ چشم بجوشد دلش گرم گردد ز خشم (۲۳-۳)

**شوخ چشم آهوک من که خورد باده چو شیر

پیر میخوارگی، آن تازه جوان، بادا یاد. (آخر شاهنامه - ۲۹)

*همه شهر ایران ز گفتار اوی بودند شادان دل و تازه روی (۵۰-۲)

**زیباداد و بدشهر ایران پراست

چه شد یارب آن دادگر شهریار (ترا ای کهن بوم و بر... ۲۴۷)

*پرستار نعلین زرین بدست بپای ایستاده سرافکنده پست (۱۷-۳)

**مابت افسانه را با گوشِ فربه مان پرستاران

و حقیقت لاغرک میشی که قربانی ست. (سه کتاب-زندگی میگوید اما باز باید زیست-۱۶۸)

- معانی حروف اضافه

به : در

*توگفتی که من دادگر داورم به سختی ستم دیده را یاورم (۱۳۲-۱)

**جزیره‌های بلورین به قیرگون دریا (آخر شاهنامه-۵۸)

به : سوگند

* به یزدان که تادر جهان زنده ام به کین سیاوش دل آکنده ام (۱۷۳-۳)

**به دوستی که روا نیست ای فرشته رحمت

یکی به کوه و بیابان، یکی به باغ و خیابان (ارغنون - ۷۷)

به : برای

*به بهرام و از رستم نامدار ز هرکت بپرسم به من برشمار (۲۱۲-۲)

**سباهش جنبان به ترساندن،

گوید: «بنشین».

(از این اوستا- ۴۴)

ج) صرفی و نحوی

- آوردن «ب» بر سرفعل ماضی

*بفرمود شاه دلاور بدوی که رو آلت تخت شاهی بجوی (۱-۷۱)

**خط پوشیده را از خاک و گل بسترده و با خود خواند (از این اوستا- ۱۴)

- جمع: علامت جمع «ان» به جای «ها»

*زهر کشوری گرد کن مهتران از اخترشناسان و افسونگران (۱-۵۵)

**بوی شبانی که خوشبخت بودیم (سه کتاب- درحیاط کوچک پاییز در زندان- ۴۸)

**غمان قرن‌ها را زار می‌نالید (از این اوستا- ۲۷)

- بسامد بالای ضمیر متصل مفعولی

*همی داشتم چون یکی تازه سیب که از باد نامد به من برنهییب (۱-۲۴)

اجل خندان رسید و اشک ریزان رفت و بخشودم

فغان کاین دزد هم برپوچی کالای من گرید. (ارغنون- ۳۴)

- حرف اضافه مضاعف

* برو تاختن کرد ناگاه مرگ نهادش به سربریکی تیره ترگ (۱-۲۲)

**مگر ندیدی نقاش چیره دست بهار چها نگاشت به دشت اندر وبه کهسارا (ترا ای کهن بوم ویر دوست دارم..- ۱۸۱)

**طلی را زر ازین گلدسته ساینده به گنبدها بر، اکنون تا پسینا (همان- ۱۲۶)

صفت تفضیلی

*کیانوش و پرمایه بردست شاه چو کهتر برادر ورا نیک خواه (۱-۶۶)

**زنده دل مستان سرخوش را ببرهر روز

شادتر، فرخنده تر، خوشتر پیام ای صبح (دوزخ اما سرد- ۲۶۷)

*** هزاران کاروان از خوبتر پیغام و شیرین تر خبر پویان و

گوش آشنا جویان (از این اوستا-۷۴)

- اتصال ضمیر به حرف اضافه

کِم (که مرا) کِت (که ترا)

*** کسی کش پدر ناصرالدین بود سرتخت او تاج پروین بود (۱-۲۷)

*** نوشته بر سرهریک به سنگ اندر

حدیثی که ش نمی خوانی بر آن دیگر (زمستان-۱۵۴)

*** وز کجا، که همچنان که م رفته ای بوده ست

همچنان آینده ای هم هست، خواهد بود؟ (سه کتاب- دوزخ اما سرد-۲۶۳)

مقدم آوردن معدود بر عدد

*** به گیتی درون سال سی شاه بود به خوبی چو خورشید برگاه بود (۱-۲۹)

*** خوش آنکه سرسدم روز و سرد مهر سپهر

شبی دو گرم به شیون کند سرای مرا (از این اوستا-۷۵)

*** با سایه افکن درختی دو، خرم (سه کتاب- درحیاط کوچک پاییز در زندان-۵۲)

قید

*** از آن سخت شادان شد افراسیاب بدید آنکه بخت اندر آمد ز خواب (۲-۱۴)

*** گرفت آن زمان سام دستش به دست نیک بناخت و پیمان بست (۱-۲۱۲)

*** نه تاج و نه تخت و نه پرده سرای نه اسپ و نه مردان جنگی به پای (۴-۸۵)

*** چه سنگین بود اما سخت شیرین بود پیروزی (از این اوستا-۱۴)

*** ولی من نیک می دانم

چو نقش روز روشن برجبین غیب میخوانم (همان-۵۵)

*** نه نگاهی به سویس راه کشید نه به انگشت، کس او را بنمود (زمستان-۸۲)

ماضی نقلی: (فعل نیشابوری)

«یکی از گونه‌های ماضی نقلی آوردن اسم مفعول به حذف «ه» + «است» به حذف همزه است: شدستم، شدستی، شدست و این «است» همان «استات» پهلویست چون اینگونه ماضی نقلی در زبان مردم نیشابور معمول بود بهار آن را افعال نیشابوری، خوانده است.» (شمیسا، ۱۳۸۴: ۳۳۳)

*پدر گرشناسد که تو زین نشان شدستی سرافراز گردنشکان (۲-۱۷۸)

*نماندستم نیموده بدستی هیچ سویی را (از این اوستا- ۱۸)

*من شنیدستم چه میگفتند (همان- ۳۵)

وجوه اشتراک شاهنامه و آثار اخوان در سطح ادبی

برجسته ترین آرایه‌های ادبی مشترک میان فردوسی و اخوان را میتوان کاربرد اسناد مجازی و اغراق دانست.

اسناد مجازی و تشخیص

در تصویرسازیهای فردوسی نشانی از عناصر مجرد و انتزاعی وجود ندارد و بطور کلی همه تصاویر او، عناصریست مادی و در حوزه ملموسات و فردوسی پیوسته میکوشد تا مفاهیم انتزاعی و مجرد را نیز جامه مادی و محسوس بپوشاند برای مثال:

دلیران به دشمن نمودند پشت از آن کارزار انده آمد به مشت (۴-۹۵)

در بیت فوق «انده» که مفهومی مجرد و انتزاعیست را با فعل به «مشت آمدن» همراه کرده و به این ترتیب این مفهوم مجرد را حالتی مادی بخشیده است؛ و این دید مادی او یکی از مهمترین رمزهائست که بیان حماسی او را تا این حد ملموس و حسی کرده است، زیرا در حماسه «بعلت فضای خاص اساطیری، نفس حوادث دارای نوعی غرابت و پیچیدگی هست و اگر سراینده بخواهد با تصاویری که درک آنها خود نیازمند تأملست، به ترسیم حماسه پردازد از صراحت و روشنی بیان او کاسته خواهد شد... نکته دیگر اینکه در حماسه، حیات و حرکت رکن اصلی تصویرهاست... برای نشان دادن حرکت، هیچ چیز از عناصر مادی سزاوارتر نیست.» (شفیعی، ۱۳۸۳: ۴۵۲)

فرستاده چون پاسخ آورد باز برهنه شد آن روی پوشیده راز (۱-۹۳)

اخوان هم در موارد متعددی مسائل مجرد و انتزاعی را در قالب عبارات مادی و ملموس بیان کرده است و از این جهت نیز بی‌شبهت به فردوسی نیست:

و حزن انگیز اوهامی، دلم در پنجه بفشارد. (سه کتاب-در حیاط کوچک پاییز در زندان-۶۷)
در اینجا مفهوم مجرد «وهم» را با آوردن فعل «در پنجه فشاردن» رنگ مادی بخشیده است.
نمیدانی چه چنگی در جگر می‌افکند این درد (همان-۷۱)

اغراق:

* چو لشکر به پیش دهستان رسید تو گفتی که خورشید شد ناپدید (۳-۲)
ز گرد سواران درین پهن‌دشت زمین شد شش و آسمان گشت هشت (۲-۶۶)

** خسته شد حرفش که ناگهان زمین شد شش

و آسمان شد هشت

ز آنکه ز آنجا مرد و مرکب در گذر بودند (از این اوستا-۳۱)

** هنگام رسیده است؛ اما باد

انگیزخته ابری آنچنان از خاک

کز زهره نشان نمانده بر افلاک . (همان-۸۹)

- تطبیقات و تلمیحات اسطوره‌ای مشترک در شاهنامه و آثار اخوان

اخوان علاوه بر حوزه سبکی در بخش تلمیحات اساطیری نیز تأثیرات فراوانی از شاهنامه پذیرفته است همانگونه که میدانیم اخوان یکی از پرتلمیحت‌ترین شاعران معاصرست در آثار او شمار تلمیحاتی که رنگ ایرانی دارد، (بخصوص تلمیحات ایرانی قبل از اسلام) بیش از سایر تلمیحات است، بگونه‌ای که میتوان گفت یکی از برجسته‌ترین خصوصیات شعر اخوان مسأله گرایش به اساطیر و ویژگیهای زندگی ایرانیست. از آنجاییکه شاهنامه از مهمترین سندهای اساطیر قوم ایرانیست در این زمینه نیز آثار اخوان اشتراکات فراوانی با شاهنامه دارد و در بسیاری از اشعار او به شخصیتها و داستانهای شاهنامه اشاره شده است.

تلمیحات اساطیری مشترک میان شاهنامه و آثار اخوان

فرّ

سپه گشت رخشنده روز سپید گسستند پیوند از جمّشید
برو تیره شد فرّ ایزدی به کژی گرائید و نابخردی (۱-۹۹)
«فرّ درخشش نیروی هرمزد آفریده است که در خدایان، فرمانروایان و پهلوانان شکوفا
میشود.» (میرفخرایی، ۱۳۶۷: ۱۵۱) پور داوود در یشتها، فر را فروغی ایزدی میداند که به دل
هر کس بتابد، از همگنان برتری مییابد. (پورداوود، ۱۳۷۷: ج ۲، ۳۱۵) «چون فرّ پرتو خدائی
است ناگزیر باید آن را فقط از آن شهریاری شمرد که یزدان پرست و پرهیزکار و دادگر و
مهربان باشد. بهمین جهات در اوستا، ضحاک و افراسیاب دارنده فرّ خوانده نشده‌اند. هر آن
پادشاهی که از راه راستی برگشت فرّ از او روی بر تافت.» همانند جمشید که درسه مرحله
فره از او جدا شد (همان، ۳۱۴-۳۱۵) در بندهش نیز فر یکی از اسباب نگهبانی آفرینش
شمرده شده است: «هرمزد آفرینش خود را نگهبانی کند به آمرزیداری، شکوه
و فرمندی... فرمندی (او) اینکه فرّ هرمزد آفریده است چنین گوید که فرّ روشن هرمزد
آفریده، فرّ کیانی هرمزد آفریده و فرّ آزادگان هرمزد آفریده» (فرنبنگ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۰۹)
***هم ارمزد و هم ایزدانت پرستم
هم آن فرّ و فروهر دوست دارم
(ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم-۱۵۷)

فروغ ایزدی آذر

«آذر پسر اهورامزدا را ما میستاییم ترا ای آذر مقدس و پسر اهورامزدا و سرور راستی ما
مستاییم همه اقسام آتش را میستاییم.» (پورداوود، ۱۳۷۷: ج ۱: ۵۱۰) «اینک آذر پسر
اهورامزدا را میستاییم و ایزدان آذر نژاد را میستاییم و درستکرداران آذر نژاد را
مستاییم.» (پورداوود، ۱۳۵۷: ۶۰) واژه «آتش» در اوستا، آتر (atar) در پهلوی آتور و آتش در
پارسی آذر و آدر،... آمده است... آتش که از ازمنه کهن میان طوایف هند و اروپایی محترم و
مقدس بوده، بنیادی ایزدی دارد» (یاحق، ۱۳۶۹: ۳۲)

در کتاب «مینوی خرد» ستایش آذر در کنار ستایش ایزدمهر ذکر شده: «هر روز سه بار
برابر خورشید و مهر... ایستادن و به همین گونه ماه و آتش بهرام یا آتش آذرو را بامداد و
نیمروز و عصر نماز و ستایش کردن.» (تفضلی، ۱۳۶۴: ۷۵) در کتاب دینکرد هم آتش

عنصری مقدس و در خور احترام شمرده شده است «باید به مردم، چهارپا، آتش و... با ستایش و پرستش نیایش کرد.» (آموزگار، ۱۳۸۶: ۶۶) «در شاهنامه، آتش فروغ ایزدی قلمداد شده است. پیش از تولد زرتشت، فره او به شکل آتش در سه شب متوالی در اطراف خانه نمایان بود و هنگام تولد نیز فرهش بصورت آتش متجلی بود. آتش بعنوان یکی از تجلیات زیست‌شناختی قداست و از تظاهرات لاهوت در کیهان مورد ستایش واقع شده است.» (زمردی، ۱۱۲: ۱۳۸۵-۱۱۰)

در شاهنامه هم به وجهه ایزدی آتش اشاره شده است:

جهان‌دار پیش جهان آفرین نیایش همی کرد و خواند آفرین
 که او را فروغی چنین هدیه داد همین آتش آنگاه قبله نهاد
 بگفتا فروغی است این ایزدی پرستید باید اگر بخردی (۱-۳۴)

*** پس آتش را ستائیم

که آتش را سزاوار است، اگر هست،

درودشوق و پیغام ستایش...؛ (سه کتاب-دوزخ اما سرد، ۳۲۸)

*** مگر دیگر فروغ ایزدی آذر مقدس نیست

مگر آن هفت انوشه خوابشان بس نیست (از این اوستا-۲۶)

سیمرغ

«سیمرغ در اوستا سَئِن آمده است در پهلوی سین مرغ و گویند یعنی مرغ سین... در اوستا آشیانه آن در بالای درختیست که در میان اقیانوس فراخکرت برپاست در کتب پهلوی نیز چنین مندرج است.» (پورد اوود، ۱۳۷۷، ج ۱: ۵۷۵) البته در مینوی خرد آشیانه سیمرغ بر روی درخت دور کننده غم است. (تفضلی، ۱۳۶۴: ۸۲) سیمرغ در شاهنامه موجودی خارق‌العاده است. «پره‌های گسترده‌اش به ابر فراخی میماند که از آب کوهسازان لبریز است. در پرواز خود پهنای کوه را فرو میگیرد. مرغیست ایزدی که بر کوه البرز آشیان دارد و زال را با بچگان خویش پرورد...» (یا حقی، ۱۳۶۹: ۲۶۶-۲۶۷)

*** او منتظر نبود که سیمرغی آرد برای او پسر عنقا را

(ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم-۱۲۳)

*** آنکه چون سیمرغ زال افسانه آفاقند و افسون سیر

مرز هفت اقلیمشان در زیر پر پویند.

(سه کتاب-دوزخ اما سرد-۲۹۵)

جشن سده

سده منسوب به عدد سد(صد) اصلاً از واژه «سدک» پهلوی مایه گرفته است، پورداوود در کتاب «یشتها» در خصوص جشن سده چنین میگوید: «از زمان بسیار قدیم تا به امروز در سده آتش افروزی میشود، این جشن که در دهم بهمن ماه اتفاق می افتد بنا به سنت روزیست که آتش پیدا شده است.» (پورداوود، ۱۳۷۷: ج ۱، ۵۱۴) در کتاب از اسطوره تا تاریخ، استاد بهار فلسفه جشن سده را اینگونه بیان میکنند: «چهل روز پس از تولد خورشید (در شب اول ماه دی = شب یلدا) نوعی آیین جادویی آتش روشن کردن را می بینیم که مربوط به سده است... به گمان من، سده از ریشه sand اوستایی است به معنی «ظاهر شدن» خورشید پس از آتش برپا کردن در واقع، جادویی است برای بازگشت خورشید و گرم کردن جهان.» (بهار، ۱۳۷۷: ۳۵۴) منشأ این جشن برمیگردد به داستان پیدایش آتش که بنا بر شاهنامه به زمان هوشنگ پیشدادی مربوط میشود.

***بگفتا فروغیست این ایزدی پرسیتید بایید اگر بخردی
شب آمد برافروخت آتش چو کوه همان شاه درگرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد (۱-۳۴)
***چه عمر کوتاه و پوچی که خاک شد جمشید ولی زمانه نکشتست آتش سده را (ارغنون-۲۲)

بهرام (ایزد جنگ)

«بهرام فرشته پیروزی و نگهبان فتح و نصرت است» (پورداوود، ۱۳۷۷: ج ۲، ۱۱۲) «کس از او پیروزگرتر نیست، که همواره درفش به پیروزگری ایزدان دارد.» (فرنبرغ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۱۲) «بهرام به سبب داشتن نیروی بویژه نیروی حمله مشهور است. او یکی دیگر از همراهان مهرست که به پیکر گراز نر... در پیشاپیش او حرکت میکنند و با یک ضربه دشمنان را میکشد.» (میرفخرایی، ۱۳۶۷: ۱۸۷)

ز بهرام و ژهرست ما را گزند نشاید گذشتن ز چرخ بلند (۹-۳۱۴)

بهرام در شعر اخوان

تو دانی کاین سفر هرگز به سوی آسمانها نیست

سوی بهرام، این جاویدِ خون آشام (زمستان-۱۵۵)

افزون بر موارد فوق بسیاری از عناصر و شخصیت‌های شاهنامه در اشعار اخوان راه یافته است از جمله رستم زال، سام، رخس، تهمینه، گردآفرید، سیاوش، طوس، سهراب، درفش کاویان، شغاد، دارا، اسفندیار، پشتون و... که مجال پرداختن به آنها نیست.

مقایسه شگردهای داستان‌پردازی در شاهنامه و آثار اخوان

یکی از مختصات برجسته شعر اخوان، بیان روایی و گرایش به داستان‌گویی منظومست، که از این جهت نیز آثار اخوان بی‌شبهت به شاهنامه نیست؛ بهره‌گیری از زبان وصفی - روایی سبب شده تا در بسیاری از اشعار اخوان فضایی داستانی بوجود آید و در نتیجه با کمی اغماض بتوان این دسته از آثار او را در شمار داستانهای منظوم بحساب آورد. برای مثال بیان روایی در «قصه شهر سنگستان» به فضاسازی داستان کمک میکند:

دو تا کفتر

نشسته‌اند روی شاخه سدر کهنسالی

که روئیده غریب از همگنان در دامن کوه قوی پیکر

دو دلجو مهربان با هم ... (از این اوستا-۱۴)

از مهمترین بهره‌گیرهای اخوان از فردوسی در زمینه داستان‌پردازی میتوان به این موارد اشاره کرد. - بیان مقاصد و اهداف خود در قالب داستان، اخوان در موارد متعددی از جمله شعر زمستان، آخر شاهنامه، قصه شهر سنگستان و... در قالب داستان فضا و جو حاکم را توصیف میکند، همانگونه که فردوسی در خلال داستانها، حکمت و سیاست را نیز مطرح میکند. تشابه دیگر فردوسی و اخوان را میتوان در شیوه شخصیت‌پردازی مشاهده کرد؛ نکته درخور توجه در باب قهرمانان شاهنامه تنوع تیپولوژیک آنان است؛ یعنی قهرمانان متعلق به گروههای گوناگون اجتماعیند. از شاهان و شاهزادگان گرفته تا موبدان و پزشکان و نوازندگان و حتی خوالیگران و پیکان(سرامی، ۱۳۷۳: ۲۴۷). این تنوع تیپولوژیک، در شخصیت‌های آثار اخوان نیز به چشم میخورد: از کارگرانی که مشغول جاده سازی میان

شهرها هستند و مرد روستایی و همسرش در شعر «مرد و مرکب» گرفته تا میر فخراسلمکی آخوند و روحانی که در زندان قصر، زندانی است.

استفاده از توصیف در جهت زنده و پویا جلوه دادن داستان، تشابه دیگر منظومه‌های داستانی اخوان با شاهنامه است؛ یکی از شگردهای گفتاری فردوسی در جهت زنده و پویا جلوه دادن داستان، توصیف اجزای گوناگون داستان است، این توصیفات گاه از زبان فردوسی و گاه از زبان شخصیت‌های داستان صورت میگیرد؛ توصیفات شاهنامه، علاوه بر وصف زمان و مکان، شامل وصف افراد و پهلوانان، وصف کردارها (که طبیعی‌ترین و جزئی‌ترین، توصیفات شاهنامه است نظیر وصف تیرانداختن رستم بسوی اشکبوس (شاهنامه، ج ۴، ۱۹۷ و ۱۹۶) نیز میشود:

گذردهم در نامه‌ای که برای کاووس مینویسد. سهراب را اینگونه توصیف میکند:

یکی پهلوانی به پیش اندرون	که سالش ده و دو نباشد فزون
بی‌الا ز سرو سَهی برترست	چو خورشید تابان بدو پیکرست
برش چون بر پیل و بالاش برز	ندیدم کسی را چنان دست و گرز
چو شمشیر هندی بچنگ آیدش	ز دریا و از کوه تنگ آیدش

(شاهنامه، ۲-۱۹۱)

اخوان نیز، در بسیاری از اشعار خود، از ابزار توصیف در راستای پردازش داستان استفاده کرده است و در واقع با بهره‌گیری از توصیف در اشعار خود، فضایی داستانی و روایی ایجاد میکند:

یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های کاربرد توصیف در اشعار اخوان «منظومه شکار» است:

زد شعله برق و شرق! خورشید تیر و جست

نشنیده و شنیده گوزن این صدا، که تیر

از شانه اش فرو شد و در پهلویش نشست

آن دیگران گریزان، لرزان، دوان چو باد

هریک شتابناک رهی را گرفته پیش

لختی سکوت هم‌نفس درّه گشت و باز

هر غوک و مرغ و زنجره برداشت ساز خویش

(زمستان-شکار-۱۹۱)

یکی دیگر از نکات در خور توجه درمقایسه شاهنامه و آثار اخوان مضامین و پندارهای مشترک حاکم بر این اشعارست که در ادامه به برخی از آنها اشاره میکنیم.

۱- مرگ:

یکی از برجسته‌ترین درونمایه‌های شاهنامه «مرگ» است؛ از نظر فردوسی مرگ، مقدرست و کسی نمیتواند از آن بگریزد:

سرانجام مرگ آیدت بی گمان اگر تیره ای گر چراغ جهان (شاهنامه ۷-۲۵۵)
«مرگ» یکی از مقولات مورد توجه اخوان نیز هست، درونمایه حاکم بر منظومه شکار او، «مرگ» است که بگونه‌ای ناگهانی و غافلگیرکننده به سراغ انسان میاید.

۲- ناپایداری و ابهام کار جهان:

فردوسی معتقدست سرای سپنجی گاه به آدمی گنج میبخشد و گاه رنج و هشدار میدهد که هیچ چیز جهان قابل اعتماد و دل بستن نیست:

چنین است کردار چرخ بلند دل اندر سرای سپنجی مبند
گهی گنج بینم از او گاه رنج برآید به ما بر سرای سپنج (شاهنامه ۸-۳۰)
اخوان هم، جهان و کار جهان را ناپایدار و مبهم میداند و معتقدست هیچ چیز در جهان پایدار و ماندگار نیست:

رنج گدا و ناله و نفرینش

یا عیش پادشاست که میداند؟ (در حیاط کوچک پاییز در زندان-۱۱۷)

اخوان در ارغنون می گوید:

«من در آن قطعه [صدا؟ یا خدا؟] پنجاه و چند بار هی مکرر گفته‌ام که نه صدا، نه سرود و نه هیچ هیچ مطلقاً هیچ نیمیمانند از هیچ کس و هیچ چیز.» (اخوان، ۱۳۸۶: ۲۶۰)

۳- ایران دوستی و میهن پرستی:

ایران دوستی مضمون‌نویست که در مواردی در پس داستانهای شاهنامه مطرح میشود بعنوان مثال، رستم در جنگی که برای حفاظت و حمایت از ایران و تخت پادشاهی صورت گرفته است فرزندش سهراب را میکشد. (رک، شاهنامه، ج ۲، داستان سهراب) یکی از مضامین آثار اخوان نیز، ایران دوستی است؛ او خود، در کتاب ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم، چنین

میگوید: «من میگویم ایران دیروز و امروز را دوست دارم، حب الوطن دارم. حق شناس مادرم، خاکم، سرزمینم و فرزندان بزرگش هستم.» (اخوان، ۱۳۸۵: ۱۶۰)

ز پوچ جهان هیچ اگر دوست دارم ترا، ای کهن بوم و بر دوست دارم
ترا ای کهن پیر جاوید برنا ترا دوست دارم، اگر دوست دارم
ترا ای گرنامه‌ی، دیرینه ایران ترا ای گرامی گهر دوست دارم (همان-۱۵۷)

نتیجه :

میان آثار اخوان و شاهنامه فردوسی مشابهتهائی وجود دارد. این تشابهات ناشی از تأثیرپذیری اخوان از سبک خراسانی و بویژه سبک حماسی شاهنامه است؛ شاهنامه در سطوح مختلف آوایی، لغوی، صرفی و نحوی، ادبی و تلمیحات بر آثار اخوان تأثیرگذار بوده است.

فراوانی اشارات اخوان به شخصیتها و داستانهای حماسی و اساطیری شاهنامه به همراه لحن حماسی و بیان روایی او در بسیاری از اشعارش بیانگر علاقه و دلبستگی وی به فردوسی و سبک شاعری اوست؛ هرچند هرگز نمیتوان مدعی برابری توانمندیهای فردوسی و اخوان شد و این دو شاعر را همسنگ یکدیگر پنداشت اما میتوان گفت به حق اخوان در پیروی از سبک خراسانی و شاهنامه فردوسی کوشش کرده است.

فهرست منابع :

۱. آموزگار، ژاله (۱۳۸۶)، تفضلی، احمد، کتاب پنجم دینکرد، تهران: انتشارات معین.
۲. اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۵)، آخر شاهنامه، تهران: نشر زمستان.
۳. ----- (۱۳۸۶)، از این اوستا، تهران: نشر زمستان.
۴. ----- (۱۳۸۵)، ترا ای کهن و بوم بر دوست دارم، تهران: نشر زمستان.
۵. ----- (۱۳۸۶)، زمستان، تهران: نشر زمستان.
۶. ----- (۱۳۸۶)، سه کتاب (در حیات کوچک پاییز در زندان، زندگی می گوید اما باز باید زیست، دوزخ اما سرد) تهران: نشر زمستان.
۷. ----- (۱۳۸۶)، ارغنون، تهران: نشر زمستان.

۸. بهار، محمدتقی (۱۳۸۱)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، تهران: انتشارات زوار، ۲ ج.
۹. بهار، مهرداد (۱۳۷۷)، از اسطوره تا تاریخ، تهران: نشر چشمه.
۱۰. پورداوود، ابراهیم (۱۳۵۷)، ویسپرد، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. ----- (۱۳۷۷)، یشت‌ها، تهران: انتشارات اساطیر، ۲ ج.
۱۲. تفضلی، احمد (۱۳۶۴)، مینوی خرد، تهران: انتشارات توس.
۱۳. زمردی، حمیرا (۱۳۸۵)، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر عطار، تهران: انتشارات زوار.
۱۴. سرامی، قدمعلی (۱۳۷۳)، از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستانهای شاهنامه)، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۳)، صور خیال در شعر فارسی، تهران: نشر آگاه.
۱۶. شمیسا، سیروس (۱۳۸۲)، سبک‌شناسی شعر، تهران: انتشارات فردوس.
۱۷. ----- (۱۳۸۴)، کلیات سبک‌شناسی، تهران: نشر میترا.
۱۸. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، شاهنامه فردوسی، براساس چاپ مسکو به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، ۹ ج.
۱۹. فرنیغ دادگی (۱۳۶۹)، ترجمه مهرداد بهار، بندهش، تهران: انتشارات توس.
۲۰. کاخی، مرتضی (۱۳۷۰)، باغ بی برگگی (یادنامه مهدی اخوان ثالث)، تهران: نشر ناشران.
۲۱. محجوب، محمدجعفر (بی تا)، سبک خراسانی در شعر فارسی (بررسی مختصات سبکی شعر فارسی) تهران: انتشارات فردوس.
۲۲. میر فخرایی، مهشید (۱۳۶۷)، روایت پهلوی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۳. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۹)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران: انتشارات سروش.